

اهونورا کلام آفریننده

وجود داستان مقدسی که چگونگی آفرینش کیهان را گزارش می کند، پدیده ای است جهانی که در همه ادیان وجود دارد، و به این اعتبار، یکی از همگانی های^۲ فرهنگی و دینی عالم است. در آن از زمان «بدایت» و آغاز سخن می رود: سرآغاز مطلق و عام هستی، یا پیدایش و بُن آغازین اشیاء و امور و رسوم. چنین گزارشهای مقدسی تنها بیان ساده نظری نیستند، بلکه قوت و قدرتی در خود نهفته دارند که هریک از فرهنگ های بشری، در طی زمان و مکان، می تواند به نحوی از آن سود برد. گاهی از این داستان قدسی، به مثابه نیروی آسمانی و آئینی بهره می گیرند و آئینی که با آن ملازمت دارد، برای سود و سعادت همه جامعه - چه کسانی که هستند و چه آنان که رفته اند یا خواهند آمد - برگزار می گردد.

چنین مراسمی با اندیشه زنده و نوشدن همه چیز و هر چیزی می تواند همراه باشد. هرگاه توأم با تجدید زمان و سال بیاید، شرح مقدس را در جشن سال نو خواهند خواند. اگر سودمندی آن را برای تازه شدن قوت حیات فرد بکار گیرند، با درمان آئینی پیوند خواهد یافت و اجرای آن بر داروی مادی افزون خواهد گشت. شاید در احیاء زندگانی پریشان و گسیخته جامعه، یا در سرآغاز ولادت کودک و همآهنگ با مراحل رشد او^۳، مورد استفاده قرار گیرد. پس، سرائیدن و بازگفتن آن، چون رسمی معین و نهاد اجتماعی خاصی، در آن فرهنگ پدیدار خواهد بود. در موقعیتی جدید، همانند مرگ، نیز باز این قوت مقدس می تواند آغاز حیات دیگر را راهبری کند.

سراسر داستان پیدایش مقدس است. یکی از اجزائی که در فرهنگ های گوناگون، در این گزارش مقدس می تواند وجود داشته باشد، سخن خلاق است که خداوند درازل با آن هستی را آفرید. برخی از ادیان این قداست را بویژه گرامی می دارند. آن را چون هسته اصلی و مرکزی، مورد توجه و تکیه قرار می دهند، و چونان کلیدی، از آن برای دست یافتن به نیروی درونی داستان آفرینش، و نیز نفس خلقت، سود می جویند. با فراهم آوردن نکته ها و گفته های بسیار برگردا گردش، با شیوه های رنگارنگ، بر آن تأکید می کنند و در موارد متنوعی، به تکرار می پردازند. ایمان و شوقی که در این باب ابراز می گردد، می تواند چشم اندازی ویژه به عقاید و نظرگاه پیروان چنین اعتقادی ببخشد.

مثلاً، پیروان یکی از این مذاهب، مردی از پُلینزی می گوید: کلماتی که خداوند «از برکت آنها، روشنائی را در دل تاریکی بتابانید، در آئین های مربوط به شادمان کردن دلی اندوهگین و افسرده و نومید، (زایل ساختن) ناتوانی و ضعف پیری، آفتابی کردن چیزها و جاهای پنهان، الهام بخشیدن به سرایندگان سرود و نیز برای گرداندن نحوست و ادبار جنگ، و در بسیاری موقعیت های دیگر که آدمی را به نومیدی

می کشانند، به کار می روند. در همه موارد مشابه، این آئین که هدف آن پخش نور و شادی است^۸، همراه با کلامی که برای درهم شکستن وزایل کردن ظلمات بکار رفته است، تکرار می شود.

بنابر نوشته های اوستائی و پهلوی، در آئین زرتشتی، کلام مقدسی که هرمزد در آغاز آفرینش آن را سرود، «یتا اهو وئیریو» یا «اهونور»^۹ نام دارد. قداست و شرافت اهنورچندان است که نه تنها نخستین مژده پیروزی نیکی هرمزدی بر بدی اهریمنی، با سرودن آن به پیدائی می آید؛ بلکه، خواندن و گفتن آن در سرآغاز و بُن هر نیایش بلند، یا حتی بجای آن ها، در جشن های ویژه، و نیز در هر روزی و شبی از زندگانی مردم بایستگی دارد. در هنگام ترسیدن، و خوردن و خفتن، و دیگر اعمال حیاتی باید بر زبان رانده شود. در گفتن و بازگفتن اهنور، رفتاری پدیدار می گردد که نمونه نخستین آن از گشتاسب کیانی، نخستین گستراننده دین^۵، و زرتشت پیامبر، آورنده دین^۵، سرزده، و با آن کالبد دیوان شکسته شده است. نیز چون بیم آن برود که نیروی اهریمن افزونی گرفته است، باز باید اهنور خواند^۶.

نمونه ازلی و آغازین در سرودن اهنور هرمزد است. وی چون اراده کرد که اهریمن را از کار و توان بیفکند و او را از جنگیدن و درآمیختن با نیکی بازدارد، به سرانیدن اهنور پرداخت:

پس هرمزد اهنور فراز سرود. چون یتا اهو وئیریوی^۱ بیست و یک واژه ای را بخواند، فرجام پیروزی خویش و از کار افتادگی اهریمن و نابودی دیوان و رستاخیز و تن پسین و بی پتیارگی جاودانه آفرینش را به اهریمن نشان داد. اهریمن، چون از کار افتادگی خویش و نابودی همه دیوان را دید، گیج و بی حس شد و به (جهان) تاریکی باز افتاد.

آن گونه در دین گوید که چون یک سوم (اهونور) را خواند، اهریمن از بیم تن اندر کشید، هنگامی که دو بهره (آن را) خواند، اهریمن به زانو در افتاد، هنگامی که همه (آن را) خواند، اهریمن از ناکار کردن آفریدگان هرمزد بازماند و سه هزار سال به گیجی فرو افتاد^۷.

پس از بیحس و گیج - یا به تعبیر زبان پهلوی، سترده^۸ شدن اهریمن، خلقت آفریدگان هرمزدی، در مینو و گیتی، یعنی در عالم معنوی و جهان مادی، انجام گرفت:

هرمزد از روشنی مادی راست گویی را (آفرید) و از راست گویی افزونگری دادار آشکار شود (که) آفرینش است؛ زیرا او تن بیکران^۹ را از روشنی بیکران فراز آفرید و آفرینش را نیز همه در تن بیکران بیافرید. تن بیکران (از) گذرانی زمان جدا است. از تن بیکران اهنور فراز شد، مینوی^{۱۰} یتا اهو وئیریو، که آفرینش و فرجام آفریدگان از او آشکار شود، باشد که دین (خوانند)، چون دین به همراه آفرینش آفریده شد. از اهنور مینوی سال فراز شد که... هر دو آفرینش برای نبرد در او روانی یافتند^{۱۱}....

مرد وزن اشو، یعنی پرهیزگار و پارسا، با پیروی از چنین نمونه نخستین، نه تنها در هر روز و هر شب، و همراه با هر یک از رفتارهای حیاتی خویش - مانند عطسه کردن و خمیازه کشیدن^{۱۲} - باید اهنور بخواند؛ بلکه، سرانیدن آن به هنگام آغاز کارهای مهم و در حالات ویژه ارزشمند است و بایستگی و فرخندگی دارد. کتاب شایسته ناشایست، که رفتار آئینی درست و ناروا را شرح می کند، فصلی^{۱۳} را به این اختصاص داده است که در آغاز کارهای خاصی، چند اهنور باید فراگفت. در این شمارش، کارهائی خجسته نام برده می شود و ملازمت داشتن آن با مفهوم «آغاز»، ممیزه ای است که این موارد را از دیگر مواقعی که در آن ها خواندن اهنور ضرور است، متمایز و جدا می گرداند.

(۱) اهنور که در هرجائی، بهمراهی (هر چیزی ضرور است)، چگونه باید گفته شود؟ (۲) یکی (این) که در انجمن، یا پیش بزرگان و سرداران (رود)، یا (چون کسی در انجام دادن) کاری قدم نهد، یا هنگامی که برای درخواست تقاضائی برود، نیز هنگامی که کاری انجام دهد؛ در هر (یک از) این موارد، باید یکی (اهنور) بگوید تا کار او با روانی بیشتر (=آسان تر و موفق تر) انجام گیرد. (۳) (تا هر دعا و) آفرین (ایزدان)، آفرین نیکوتر (=مستجاب تر) گردد، پس (در آغاز نیایش) باید دو (اهنور) گوید؛ زیرا که آفرین دو گونه (است): یکی آن که در اندیشه و یکی آن که در گفتار (آید)^{۱۴}. (۴) چهار (اهنور) چون در گاهنبار^{۱۵} (خوانند)، برای بافرین تر (=نیکوتر و مستجاب) گشتن (نیایش نیکو است)^{۱۶}. (۵) پنج (بار گفتن اهنور) آن کس را (باید) که برای زدایش^{۱۷} گناه رود، برای راندن دروغ^{۱۸}؛ زیرا که پادافره با اجازه این پنج کس می توان گزارد^{۱۹}: بزرگ خانه و بزرگ خاندان و بزرگ طایفه و شهریار و روحانی بزرگ؛ و در پایان (آن) پنج اهنور، (سه) اشم و هو^{۲۰} باید گفت. (۶) شش (بار گفتن اهنور) کسی را (باید) که برای نیروخواستن رود، و به کارزار؛ تا پیروز گتر شود. (۷) هفت (بار گفتن اهنور) کسی را (باید) که برای یزشن^{۲۱} کردن ایزدان رود (تا) امشاسپندان در (آن) یزشن زودتر فرا رسند. (۸) هشت (بار گفتن اهنور) کسی را (باید) که برای یزشن کردن اردافرو^{۲۱} رود. (۹) نه (اهنور) کسی که برای کاشتن غله همی رود، از آن رو باید بگوید که غله در نه ماه رسیده می شود؛ تا غله پیشه (=زودتر) بدست آید و حشرات مودی کمتر (به آن) زیان رسانند. (۱۰) ده (بار گفتن اهنور) کسی را (باید) که به زن خواستن همی رود، تا شگون در کار بهتر شود. (۱۱) ده (بار گفتن اهنور نیز) کسی را (باید) که خواهد برستور و گوسفند (ماده)، گشن (=حیوان نر) گذارد، تا (حیوان) دارای بچه نیکوتر شود. (۱۲) یازده (بار گفتن اهنور) کسی را (باید) که برآن (جای) که کوه بلند (است) همی رود^{۲۲}، تا فره^{۲۳} کوه و جبال او را آفرین کنند و یاری دهند. (۱۳) دوازده (بار گفتن اهنور) کسی را (باید) که برآن (جای) که دره رود ژرف (است) همی رود^{۲۴}، تا فره آن شهر و ناحیه او را آفرین کنند و یاری دهند. (۱۴) سیزده (بار گفتن اهنور) کسی را (باید) که در بیراهه برود، در چنین جائی باید (آن را) بگوید. یا کسی که از پُلی یا رودی بگذرد، تا مینوی آن آب او را آفرین کند؛ زیرا که در سراسر اوستا، اهنور مهتر و پیروز گتر، در (عبور از) همه رودها، و (نیز در) همه درمان بخشی ها و (در) همه نگاهبانی ها (شمرده شده است). (۱۵) دین با اهنور چنان پیوسته (است)، چونان که موی با قره روی، (و) پیوسته تر (از آن) هیچ (نیست)؛ زیرا که (در هنگام) موئی را (از) قره روی جدا کردن، (آن موی) بریده شود^{۲۴}.

همانندی و همتائی اهنور با دین، چونان که در آخرین بند زیر نوشته می آید، در بخشی که از بندش نقل گردید نیز مورد اشاره قرار گرفته است. این ویژگی و همچنین جای داشتن موقع سرایش اهنور در «آغاز»، در این هردو متن منظور است. وجهی که این دو خصیصه را به هم نزدیک می کند، تصور «پیروزی» است. دین زرتشتی گاهی به مثابه ابزاری شمرده می شود که به وسیله آن نیکی هرمزدی بر شرارت و نابکاری اهریمن چیره و پیروز خواهد شد و جهانی پایانی خواهد آفرید که در آن خیر و سعادت و سلامت کامل و جاویدان است. دین و پارسائی مردم، رستگاری نهائی هستی را تضمین می کند. اهنور همانند دین است و همین نیایش عاقبت نیکو و خوش کارهائی را نیز ضامن خواهد بود که با گفتن آن آغاز گردد. تعبیر دیگری از این پیروزمندی نیز هست که اهنور را که گفته شده است، از هر سخنی که گفته شده

است، پیروزگرتین، می خواند^{۲۵}

توأم بودن چیرگی و پیروزی با قدرت کلام اهنور، با دیگر مفاهیم و پنداشته هائی که در سراسر متون دینی زرتشتی - چه اوستائی و چه پهلوی و فارسی - می آید، هماهنگی و پیوند دارد. نبرد میان نیکی و بدی، در آئین زرتشتی مدار و محور برای تفکر دینی است و بر این باور تکیه می کنند که هر کس پیوسته در جدال ابدی با نیروی اهریمنی، باید غالب و چیره باشد تا صالح و نیک به شمار آید. بر این اساس است که «غلبه و پیروز گشتن» مفهومی است که بسیار مورد تأکید و تکیه قرار می گیرد و تکرار می گردد. پس چون نیروی کلام آفریننده در این نظام عقیدتی جای گزیند، با تصوّر چیرگی و پیروزی نیکان همسازی خواهد گرفت و هنگام تعیین یافتن، می تواند همراه با آن نمودار شود.

از این رو چنین مفهومی در آن واحد، دو جنبه متمایز، اما توأم خواهد داشت: یکی وجهی جهانی و عام، و دیگری وجهی که به ویژگیهای اجتماعی باز می گردد. بدین ترتیب قوت و قدرتی که در کلام آفریننده الهی و گزارش مقدّسی که پیرامون خلقت می آید و در بسیاری از فرهنگ های بشری مشاهده می شود، در اهنور وجود دارد. از سوی دیگر، این تصوّر همگانی و جهانی بشری، در چهارچوب داستان آفرینش و عقاید مربوط به پایان جهان در آئین زرتشتی، شکل گرفته و خصائص آن را کسب کرده است. بنابراین وجوه دوگانه، با سرودن اهنور هم از طریق رجعت به سرمنشأ، ریشه و اصل، کردار بازآفرینی انجام می گیرد؛ و هم آن بازآفرینی و نوشدگی حیات، مفهوم پیروزی هرمزدی را، با شکل خجستگی و فرخندگی در هراقدام، نمود می بخشد. همچنان که هرمزد در آغاز با سرودن اهنور، پیروزی کیهانی خود و آفرینش خویش را نقش زد، هر مرد و زن اشوهم در هر موقع که امید پیروزی با بیم رنج شکست آمیخته باشد، باید با گفتن آن، نیروی نهفته در کلام آفریننده را به یاری فرا خواند.

همراه با پیروزی اهنور درج^{۱۸}، یعنی بدی و اهریمنی و دیوی که رمز آن است، رانده و دور می شود. پس، زدودن هرگونه ناپاکی و پلیدی نیز بر تأثیر آن کلام افزوده می گردد. چنین افزودگی هائی است که تصوّر عام و خام نخستین را شکل می دهد و آن را در قالب ویژه و مشخصی می ریزد. به موازات این شکل گیری و قالب پذیری، گره های دیگری نیز وجود دارد که آن را با نظام پنداشته های دینی زرتشتی پیوند می زند و وابسته و پیوسته می سازد. یکی از آن ها، انطباق شماره یشت ها با واژه های اهنور است: بیست و یک واژه و بیست و یک یشت. دیگری گنجانیده شدن این دعای کوتاه در درون نیایش های بلند و طولانی است که سرودن هر یک به موقع و زمان خاصی بازمی گردد.

دو جنبگی و دوگانه بودن اهنور، وضع مضاعف مفاهیم جهانی و همگانی فرهنگی بشر را تصویر می کند که در عین عام بودن و وجود داشتن در جوامعی متعدّد و دور از یکدیگر، ویژگیهای اجتماعی هر گروهی را نیز در خود می پروراند و هر بار مقید به زمان و مکان خاصی پدیدار می گردند و نمود می یابند.

یادداشتها

۱- ahunawar، نام پهلوی برای دعای اوستائی yaθā ahū vairyo. برای آگاهی بیشتر، نک. به پژوهشی در اساطیر ایران، از دکتر مهرداد بهار، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۱؛ و نیز خرده اوستا، تفسیر و تألیف ابراهیم پورداود، چاپ هندوستان، ص ۴۴ تا ۵۷.

۲- universals؛ در نگارش این مقاله، بویژه فصل های دوم و سوم از کتاب چشم اندازهای اسطوره (از

میرچالیاده، ترجمه جلال ستاری، تهران، ۱۳۶۲)، موردنظر است.

۳- همان کتاب، ص ۴۲ و ۳۲ تا ۳۷ و جزآن‌ها.

۴- همان. ص ۴۰.

۵- یسن ۹، بندهای ۱۴ و ۱۵؛ زامیاد یشت، بند ۸۱ (از روی ترجمه پورداود)؛ و مینوی خرد، فصل ۲۶، بندهای ۷۰ و ۷۱ (ترجمه مینوی خرد، از دکتر احمد تفضلی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۴۶).

۶- نک. به کتاب شایست ناشایست، بند ۷، از فصل ۱۰؛ و بندهای ۱۸ و ۱۹ از فصل ۱۲؛ در

Davar, M. B., Šāyast Lā-šāyast, Bombay, 1912.

Tavadia, J. C., Šāyast-nē-šāyast, Hamburg, 1930.

Kotwal, F. M. P., Šāyest Nē-šāyest, Kobenhavn, 1969.

۷- پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۳ و ۴.

stard — ۸

a-kanārag kirb — ۹

۱۰- صورت معنوی و مثال روحانی.

۱۱- همان کتاب. ص ۶.

۱۲- شایست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۳۲؛ روایات پهلوی، فصل ۸، بندهای ۱ و ۲، در

Dhabhar, B. N., The Pahlavi Rivayat, Bombay, 1913, p. 37.

و صد در نثر، در هفتم؛ در:

Saddar Nasr and Saddar Bundelesh, Bombay. 1909, p. 7.

که به کوشش همان پژوهنده به چاپ رسیده است.

۱۳- فصل نوزدهم کتاب (نک. به یادداشت شماره ۶)؛ و نیز در دینکرد:

Madan, D. M., The Pahlavi Dinkard, in 2 volumes, Bombay, 1911, pp. 787-8

۱۴- در زند سیروزه کوچک، بند ۳۳، می آید:

هان، چنین آشکار کنند که آفرین بر دو گونه (است): یکی آن (که) در اندیشه، (و) یکی آن که در گفتار (باشد). آفرین در گفتار چیرتر (است) و نفرین در اندیشه! (نک. به

Dhabhar, B. N., Zand-i Khurtak Avistak, Bombay, 1927, p. 175).

۱۵- جشنهای مذهبی زرتشتی که سالیانه شش بار، در زمانی ویژه برگزار می شود.

۱۶- ضبط این بند در دستنویس‌ها یکسان نیست. در نسخه K₂₀، واژه‌هایی مأخوذ از بند ۵، از سروش یشت‌ها دخت وجود دارد، و چون بند ۴ و ۵، از آن یشت مواقع خطر را برمی شمارد، باید یاد کردن نام ایزدان در موارد دشوار منظور باشد. آفرینگان گاهبنار، و نیز ویسپرد، هم با چهاریتا اهوئیریا آغاز می شود، و شاید با این شیوه ایزدان را فرا می خوانند، زیرا که رسیدن ایشان در آن مراسم ضرور است.

۱۷- «زدایش گناه»، در ترجمه wināh wizārdan (= گزاردن گناه) آمده، و منظور از آن توبه کردن همراه با دادن تاوان و تحمّل مجازات است، چنان که گناه جبران گردد و تأثیر ارتکاب آن از زندگانی آینده در جهان دیگر، پاک و زوده شود. در فارسی متداول، تعبیری مناسب برای چنین توبه و جبران گناهی نیافتیم، و شاید واژه

«زدایش»، از مصدر زدودن، بیش و کم رسا باشد.

۱۸— *druj*: بدی و پلیدی و نیروی اهریمنی، و دیوی را که نماد و رمز آن است، با این واژه می نامند.

۱۹— نام دعای مقدس دیگری که در نیایش ها و موارد گوناگون، گفتن آن ضرورت دارد. برای آگاهی، به خرده اوستا تفسیر و تألیف استاد پورداود رجوع شود (نک. به یادداشت شماره یک)؛ در آغازتیت، یعنی دعای توبه، پنج اهنوروسه اشم و هوخوانده می شود.

۲۰— *yazišn*: خواندن نیایش همراه با مراسم ویژه است. امشاسپندان، یعنی ملانک، در این نیایش فراخوانده می شوند تا در جشن فرارستند.

۲۱— *ardā fraward* نماد همه فروشی ها، یعنی جزء الهی و ازلی و ابدی در وجود آدمی؛ و رمز روان پرهیزگاران و درگذشتگان پارسا است.

۲۲— بلندی و پستی زمین، با دو عبارت اوستائی *baršnušva gairinam* و *jafnušna raonam*، یعنی، زیر کوهها و دره رودها (یسن ۱۱، بند ۱۷) تعبیر می شود. در بندهای ۱۲ و ۱۳ فوق، احتمالاً همین تعبیر دنبال و بیان می شود.

۲۳— این هزوارش شاید *ruwān = NSMN* باشد؛ چنان که در متون مانوی می آید: *wāxš*، یعنی روح؛ مثلاً: واخش خراسان (نظر آقای دکتر بهار).

۲۴— قرائت و معنای واژه روشن نیست. در این قرائت پیشنهادی، کلمه *wirāyād* (مطابق با ضبط نسخه F؛ فرهنگ هزوارش های پهلوی، از دکتر محمدجوادمشکور، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۳۴: *wirāyād = GYMWN + n*) خوانده، «ویراستن موی» در معنای چیدن و بریدن آن گرفته شده است. این تعبیر دور از ذهن نیست، بویژه آن که صورت دیگری از ویراستن، یعنی *wrθštun* و *wrθz*، در زبان دری زرتشتی، با معنای «چیدن و بریدن با قیچی» بکار می رود؛ و واژه *nawrθz*، یعنی قیچی، رانیز باید از همین ماده دانست.

۲۵— شایست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۱۹.

حکایت

تن برهنه بود و خلق آراسته
همچو خلقان دگر کن خرقم
آفتابی گرم دارم، در نشین
جبه ای نبود تورای زافتاب
تا تورای یک جبه بخشم بی سخن
ژنده ای آورد برهم دوخته
زانکه آن بخشنده بس درویش بود
ژنده برهم دوختی زان روزباز؟
کاین همه ژنده به هم بایست دوخت؟
این چنین درزی ز که آموختی؟

بود آن دیوانه دل برخاسته
گفت: یارب، جبه ای ده محکم
هاتفی آواز داد و گفت: همین
گفت: یارب، تا کی ام داری عذاب
گفت: رو، ده روز، دیگر صبر کن
چون بشد ده روز، مردی سوخته
صد هزاران پاره بروی بیش بود
مرد مجنون گفت: ای دانای راز
در خزانه جامه های تو بسوخت؟
صد هزاران پاره برهم دوختی

منطق الطیر عطار